



بررسی نکات و سوالات پیرامون واقعه عاشورا با نگاهی به وقایع سریال مختارنامه

روایت سرگشتگی

«بالیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما - ای کاش من هم باشم بودم و به رستگاری بزرگ می رسیدم.» این عبارت زیارت امام حسین (ع) را سال ها و سال ها میلیون ها نفر تکرار کرده و خیلی ها هم جدی جدی این سوال را از خودشان پرسیده اند: آن هم در حالی که تاکید شده «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله - هیچ روزی مانند روز کشته شدن تو نبوده و نیست.»

با همین استدلال تکرار کر بلا امری محال است و طبیعتا واقعه عاشورا هم بی نظیر و یکتاست. از طرفی باید این نکته را هم بدانیم که مقدمات پدید آمدن عاشورا از هر نظر، چه تاریخی و چه جغرافیایی هم بی نظیر و یکتا بوده چون واضح است که مقدمات یک پدیده یکتا، خودشان هم باید یکتا باشند. این روزها فرارسیدن محرم از یک سو و پخش سریال مختارنامه شراپتی را فراهم کرده که می شود سوالات و شبهات این اتفاق بی نظیر را پرسید و دنبال جواب گشت. سریال داوود میرباقری باعث شد تا سوالات و نکات درباره قیام امام حسین (ع) و اوضاع کوفه که قبل از این بیشتر در مجالس مذهبی و کلاس های تاریخ اسلام مطرح بود به واسطه پرداخت مناسب و دراماتیزه شدن صحیح، در سطح جامعه و بین عموم ملت شیوع پیدا کند. «چرا مسلم این زیاد را نکشت؟»، «چرا اهالی کوفه بی وفایی کردند؟»، «چرا امام حسن (ع) صلح کرد و امام حسین (ع) جنگید؟»، «من اگر در کوفه بودم چه کار می کردم؟» و... سوالاتی از این دست در این ده قسمتی که مختارنامه روی آنتن رفته خوره ذهن خیلی ها شد. یادداشت ها و تحلیل های زیادی هم نوشته شده و حتی خود تلویزیون هم با برنامه های مختلف سعی کرده حجم عظیم چراها و کاش ها و چگونگی ها را از منظر مورد تایید خودش جواب بدهد. ما هم در این پرونده سراغ ده سکانس پر بحث مختارنامه رفتیم: سکانس ها و حرف هایی که میرباقری توانسته ذهن و فکر مان را تحریک کند و قلقلک بدهد که سوالات و مسائل مهمی هستند. این ده سکانس و ده بحث را بارز دیالوگ ها و فضا و بعد از چند بار بازبینی انتخاب کردیم، بعد سوال و دغدغه مان را مطرح کردیم و دست آخر هم برای پیدا کردن جواب ها سراغ چند کارشناس رفته ایم. طبیعتا نه این مسأله های مطرح شده تمام نکات حادثه عظیم عاشورا است و نه جواب کارشناسان، فصل الخطاب و نظر نهایی است؛ چون واقعه عاشورا و آنچه در دهم محرم در کر بلا روی داد آن قدر پیچیده و عمیق هست که دست یافتن به همه جواب ها و نکات به صورت کامل و دقیق غیر ممکن است و این تنها چند سوال و نکته است که به ذهن ما رسیده، طبیعتا هر کدام از شما سوالات و نکات خاصی دارید.

■ محمد اشعری - احسان ناظم بکاتی

سریال ماندگار مختار نامه را همه دیده‌ایم. اینها سوالاتی هستند که از لایه‌لای سکانس‌های آن سر بر آورده برای امروز ما

هروله میان عقل و دل و دین

بهبانه می‌خواستیم تا برای محرم امسال از ابهامات و سوال‌های همیشگی حال و هوای سال ۶۱ هجری بپرسیم. بهبانه می‌خواستیم تا با عبرت از تاریخ (و نه مقایسه‌اش) معیارها و راه‌هایی را که بشود حق را تمییز داد، بشناسیم. سریال «مختار نامه» با همه فضاسازی‌های مناسبش و با همه دیالوگ‌های تأمل‌برانگیزش این بهبانه را دستمان داد. از طرفی حدس زدیم که بینندگان پیگیری چون شما دارو دیده‌شده. برای همین نشستیم و دوباره آخرین دستپخت تاریخ اسلامی میریاقری را مرور کردیم؛ سراغ ابهامات و نقاط بحرانی‌ای رفتیم که در مختار نامه به تصویر کشیده شدند. از بین ده قسمت پخش شده‌اش (تا زمان تنظیم این مطلب) همین موضوعات را بیرون کشیدیم و با کارشناس مذهبی‌مان همراه شدیم تا باحرف‌ها و راهنمایی‌های او از بطن همه این سوالات سخت و ابهامات ماندنی راه درست را پیدا کنیم. شاید هنوز سوالی مانده باشد؛ گوش ما شنواست و فرصت محرم همچنان باقی‌اراستی، فراموش نکنید که سریال مختار نامه محملی بوده برای مطرح کردن سوال‌ها و نه زندگی و سرگذشت شخص مختار. هر چند بیشتر سوال‌ها گرد محور او می‌چرخند و ابهامات اوست که راه را برای پرسش ما باز می‌کند. در تهیه این مطلب و تنظیم بهتر سوال‌ها باید از رضا صیادی و سیدعلی شجاعی تشکر کرد.

قسمت نخست فرار از هلاکت

مختار: آدمم، ولی بدون شمشیر! کیان؟ کی با شمشیرت آشتی می‌کنی مختار؟ مختار: تا وقتی چون تویی به‌جای عقل از دلش فرمان ببرد، شمشیر چون منی در غلاف باقی می‌ماند.

کیان: خیلی عوض شده‌ای ابواسحاق. مختار: عاقل‌تر شده‌ام کیان. من بعد می‌خواهم به‌جای دلم، مخم را به‌کار ببندازم. آداب قدرت با آداب طهارت فرق می‌کند سردار. فرمانده‌ای که بی‌تدبیر داخل در جنگ شود، خون خود و لشکر یانش را هدر می‌دهد.

کیان: غلط نکنم اسیر بد مخمصه‌ای شده‌ای ابواسحاق! مختار: اینکه سرداری شمشیرش را غلاف کند و به جنگ از پیش باخته‌ای نرود، نشانه اسارت در کمند شیطان نیست. اجتناب از خودکشی است که عین سخن وحی است؛ به دست خود، خود را هلاک نکنید.

پرسش این است:

مختار هم برای شرکت در جنگ علیه معاویه همراه با امام حسن و هم قیام در زندان کوفه از این استدلال منطقی استفاده کرد: من در جنگی که عاقبتش شکست است، شرکت نمی‌کنم. آیا این استدلال، همان اصل حفظ جان نیست؟ آیا مومن نباید خود را به مهلکه بیندازد؟

سید مجتبی حسینی:

اصلا مرز حق و باطل از همین جا آغاز می‌شود. اولاً همین که فردی پیرو امام معصومی است، یعنی اینکه خداوند تعیین مصداق آیه «وَلَا تَلْفُتُوا بَأْیَدِیْکُمْ اِلَیَّ السَّهْلَکَةُ» (با دست خود، خود را به هلاکت نیندازید) به همان امام معصوم سپرده. در نائی، دید فرد از



یک شکست و پیروزی و هلاکت و سعادت، دید گسترده‌تری خواهد شد. ثالثاً صرفاً قضیه جنگ مطرح نیست. حفاظت از جان امام معصوم یک واجب است و نباید ترک واجب صورت بگیرد.

پرش بعدی:

باید برگردیم به موضوع مهم امام‌شناسی. در بحث‌های ما جوانان همیشه مطرح می‌شود که وقتی با امام رودررو باشیم، امام‌شناسی سخت‌تر از زمانی است که درباره آن صحبت می‌کنیم و فاصله داریم.

سید مجتبی حسینی:

بله، ممکن است که این‌گونه باشد. ماطی تاریخ آموزش دیده‌ایم و چون کسی را در مقابل چشم خود ندیده‌ایم، حالتی مقدس برای ما پیدا کرده و در نتیجه کار برای ما ساده‌تر از آن زمان است. ولی خب از آن طرف هم کسانی در تاریخ بوده‌اند که در بحث امام‌شناسی موفق‌تر از ما هستند. آن هم در حالی که از کودکی هم‌بازی امام بوده‌اند. دقت کنید؛ مثلاً از اصحاب پیامبر نقل شده که «کان فینا کاحدنا» (وقتی در بین ما بود، انگار که یکی از ماست) و غریبه که وارد می‌شد، نمی‌شناخت ولی همان اصحاب گفته‌اند آنهاپی که مبادی آداب بودند و از نظر معرفت و شناخت، مقام بالاتری داشتند، وقتی پیامبر حرف می‌زد - از این تعبیر استفاده شده که - طوری بودند که انگار پرنده‌ای روی سر دارند و تکان نمی‌خورند هنگام حرف زدن ایشان (کانا علی روءسنا الطیر). این دو نوع را همیشه داشته‌ایم؛ چه آن موقع و چه حالا. منتها در هر دو مورد، وضعیت ما کمرنگ‌تر است. چه در آن بعد ذوق و عشق و چه در بعد بی‌معرفتی.

کارشناس روز ولادت: سید مجتبی حسینی

مهندس اسلام‌شناس



او را بیشتر با نام «مهندس مجتبی حسینی» می‌شناسند که خوش صحبت است و حرف‌های عجیب به دل می‌نشیند. اطلاعات دینی زیادی دارد که به خوبی با عبارت‌های روز ترکیب می‌کند و... ولی کمتر کسی می‌داند که از دوم راهنمایی، خواندن دروس حوزوی را شروع کرده و الان در چه اجتهاد دارد. در همه این سال‌ها، بی‌خیال تحصیلات دانشگاهی نشده و در کنار علوم حوزوی، دروس مهندسی را ادامه داده تا پیشوند «مهندس» را به واسطه لیسانس راه و ساختمان و فوق لیسانس معماری بگیرد. در فلسفه علم هم مدرک کارشناسی ارشد دارد. این استاد ۱۵ساله و واعظ شناخته شده، ۱۴ کتاب پرتیراژ هم دارد؛ پوش پیامبر (۴ جلد)، موعود غدیر، حضرت سکینه، با حسین تا مهدی و... که بیشتر شان چاپ انتشارات نیستان است. حسینی علاوه بر جلسات هفتگی با جوانان، در دهه اول محرم، هر شب جلسات سخنرانی دارد. در تمام کمبود وقت روزهای آغازین محرم، با او درباره مسائلی که در این پرونده داشتیم حرف زدیم و سر یک‌یکشان بحث کردیم و با آیه و حدیث و استدلال، جواب گرفتیم.

این را هم بداند که مهندس حسینی، از ورود به بحث شخصیت مختار و نقد نکات مطرح شده در سریال، آشکارا ابا داشت. سختی کار تاریخی و جذابیت بخشیدن به شخصیت‌ها را می‌دانست و صافی تاریخ و دراماتیزه کردن آن را کاری دشوار می‌دانست که خالی از اشکال هم نیست. معتقد بود در شناخت اوضاع زمان مختار نباید منکر سیاستمداری، موقعیت‌سنجی، بلندپروازی و قدرت‌طلبی او شد.

قسمت نخست

تلاش برای معاش



حسن از این استدلال هم بهره می‌برد: من زارعی پریار باشم، به از آنکه سربازی بی‌بر. تلاش برای کسب روزی یا یاری امام؟ مگر نگفته‌اند که تلاش برای کسب روزی حلال همانند جهاد است؟ تقیه کرده شاید.

سید مجتبی حسینی:

نگاه کنید باز همین جا به بحث مهم امام‌شناسی می‌رسیم. وقتی اطاعت کامل از اولی‌الامر معصوم به میان می‌آید، دیگر بحث عقل و استدلال مطرح نیست. هر نوع کلامی اگر بیارویم؛ حالا چه جنسش توجیه باشد و چه استدلال، باز هم بحث اطاعت از معصوم بالاتر است. بله، جایی از تقیه استفاده می‌کنند که خطر جانی هست یا نفعی به شیعیان می‌رساند (مثلاً داستان علی بن یقطین که به فرمایش امام در دستگاه حکومت، شیوه وضو و عبادتش را تغییر داد تا شناخته نشود؛ هم حفظ جان کرد و هم به شیعیان خدمت) ولی وقتی بحث یاری امام مطرح می‌شود، دیگر جای تقیه نیست. مگر می‌شود با این استدلال‌ها، اشتباه‌ها را توجیه کرد؟



بهبانه‌های آدم‌هایی که همراه امام^(ع) نرفتند، آشناسنت؛ شبیه توجیه‌های خودمان

دل بستن به دلیل‌ها

به نظر آسان می‌آید؛ مثل آب خوردن. امام^(ع) صدا می‌کند: «بیا همراه من باش» و ما می‌رویم. ولی ماجرا مثل «آب نخوردن» بوده. همان موقع هم آدم‌ها می‌دانسته‌اند که این مرد به سمت مرگ و تنهایی حرکت می‌کند. خیلی‌ها تراژدی را حدس می‌زده‌اند، حتی جزئیات واقعه را می‌توانسته‌اند تصور کنند. برای صاحبان عقل معاش، شاید سخت‌تر بوده. همیشه برای آنها سخت‌تر است. ذهنشان کمک می‌کند توجیه‌های بهتری پیدا کنند. هم از پایان کار بیشتر می‌ترسند هم سریع‌تر و بهتر می‌توانند بگریزند. این شد که نرفتند. خیلی‌ها همراه او نرفتند. بهانه‌هایی پیدا کردند که وجدان خودشان را راضی کند و به نظر بقیه منطقی برسد و ماندند. کار عجیبی نکردند. آدم‌ها همیشه این کار را بلد بوده‌اند. آنهاپی عجیب بودند که رفتند. آنهاپی که از بند سلسله دلایل، خودشان را خلاص کردند.

فقط پیروزی

ضحاک مشرقی روز نهم به امام^(ع) پیوست ولی با ایشان شرط کرد تا وقتی می‌مانم که مفید باشد. اگر تنها شدمی، من هم می‌روم چون فایده‌ای ندارد؛ «هنگامی که دیدم یاران حسین^(ع) کشته شدند و نوبت او و خاندانش رسیده و کسی باقی نمانده، گفتم: ای پسر رسول خدا من گفته بودم که تا وقتی جنگجویی داشته باشی همراه تو می‌جنگم. حسین گفت: راست گفتی ولی چگونه خود را نجات خواهی داد؟ قبلاً وقتی دیده بودم که دشمن اسب‌ها را می‌کشد، اسب خود را در یکی از چادرها پنهان کرده بودم. اسب را بیرون آورده و سوار شدم و از میان دشمن دور شدم.» (مقتل‌الحسین ابی مخنف، انتشارات تبیان)

کمک مالی

در «منزل قصر بن مقاتل» امام^(ع) خودشان رفتند سراغ عیدالله بن حر جعفی. گفتند: «همراه ما می‌آیی؟» عبدالله گفت: من آماده مرگ نیستم ولی اسب قیمتی خودم را تقدیم می‌کنم. چنان اسبی است که اگر سوار آن باشید به خواسته‌تان می‌رسید. امام^(ع) فرمودند: «ما برای اسب و شمشیر تو نیامده بودیم. فقط از اینجا دور شوو که فریاد غربت ما را نشنوی.» (کامل این اثر جلد ۳)

به دنبال آخرت

عبدالله بن عمر وقتی از حرکت امام^(ع) باخبر شد، خود را به ایشان رساند و گفت: «این دولت و حکومت مال اینهاست. خدا به پیامبر (ص) اختیار داد که بین دنیا و آخرت یکی را انتخاب کند و او آخرت را انتخاب کرد. شما هم پاره تن اوید. به همین خاطر، دنیا به احدی از خانواده شما بر نمی‌گردد. (سعی نکن)» (حیاه الامام حسین، باقر شریف، ج ۳)

عیالواری

مالک بن نصر ارحبی روز نهم همراه کاروانی از نزدیک کر بلا می‌گذشت. رفت پیش امام(ع) تا خبر دهد مردم کوفه اکثریت علیه اویند: «حسین گفت: چرا ما یاری نمی‌کنید؟ مالک بن نصر گفت: من مقروض و عیالمندم. خداحافظی کرد.» (مقتل‌الحسین ابن مخنف)

وظیفه شرعی دیگر

در منزل «قصر بن مقاتل» امام^(ع) به عمرو بن قیس رسیدند. پرسیدند: «آیا برای یاری ما آمده‌اید؟» عمرو بن قیس گفت: «موال مردم همراه من است. باید آنها را برسانم به صاحبانش. اگر با شما بیامی مال مردم از بین می‌رود. (حق الناس گردنم می‌ماند)». (کامل این اثر. جلد ۳)

حفظ حرمت اسلام

در یکی از منزلگاه‌ها عبدالله بن مطیع عدوی پیش امام^(ع) آمد. گفت: «با این حرکت تو، حرمت اسلام از بین می‌رود. حرمت قریش و حرمت عرب از بین می‌رود. خسرونت راه می‌افتد. نرو!» (ارشاد جلد ۲ ص ۷۳)

بی‌سیاستی

پیش از حرکت به مکه، امام^(ع) نامه دعوتی برای بعضی بزرگان بصره نوشت. احنف بن قیس یکی از آنها بود. احنف نامه امام^(ع) را جواب داد. به نزدیکانش گفت: «نمی‌روم. ما خاندان ابوالحسن را تجربه و آزمایش کرده‌ایم. اینها سیاست سلطنت و جمع مال و نقشه جنگی ندارند.» (قاموس الرجال، جلد ۱)

مسئولیت

یکی از آنهاپی که بین راه به امام^(ع) برخورد. (در باره اسمش مورخان نظرات متفاوتی دارند، بعضی گفته‌اند طرمساح) به امام گفت که من همراه شما می‌آیم ولی الان باید بروم این آذوقه را به خانواده‌ام برسانم. رفت که آذوقه را برساند و خواست که برگردد، خبر کشته شدن امام^(ع) و همه یارانش را به او دادند.

ترس

یزید بن مسعود نهشلی هم از بزرگان بصره بود که امام^(ع) برایش نامه نوشتند. آن قدر از عبیدالله می‌ترسید که وقتی فرستاده امام^(ع) نامه را برای او آورد، فکر کرد شاید این حبیه عبدالله باشد برای اینکه بفهمد کی طرفدار امام است از ترسش، نه تنها نامه را نگرفت که نامه‌رسان را هم با نامه فرستاد پیش عبیدالله. عبیدالله نامه‌رسان را بی‌درنگ به دار آویخت. (کامل این اثر جلد ۴)

همراه اکثریت

شبت بن ربیع از کوفیانی بود که به امام^(ع) نامه دعوت نوشت. بعد چون عبیدالله به کوفه آمد و اوضاع تغییر کرد جزو سرداران عبیدالله شد و به جنگ امام^(ع) رفت. بعد از خروج مختار، جزو یاران مختار شد و به خونخواهی امام حسین^(ع) برخاست. وقتی هم که مصعب بن زبیر به کوفه آمد و مختار در حال شکست بود، به لشکر مصعب پیوست و در قتل مختار شرکت کرد.



قسمت چهارم
عمل به جای امضا



بفرستید منزل، مهر می‌کنم. سلیمان: با نفس عمل موافقی؟ مختار: من یک سر بایزم شیخ. شمشیرم را به قصد حمایت از پسر علی صیقل داده‌ام.

پرسش این است:

آیا کار مختار که نامه دعوت سران کوفه از امام حسین را امضا نکرد، صحیح است؟ او می‌گفت که ما با این کار مان امام را به مرگ دعوت می‌کنیم. والی سابق کوفه (نعمان بن بشیر) هم همین استدلال را داشت و سرانجام حرف آنها هم درست از آب در آمد. تکلیف چیست؟

سید مجتبی حسینی:

برای پاسخ به این سوال، یک شرط دارم؛ اگر امضا نکردن نامه با این دیدی که می‌گویم، باشد، کار درست و قابل تقدیری است؛ در صورت دعوت امام با من هم عقیده و هم‌رایبید، بسم‌الله! ذیل این نامه را مهر کنید. مختار!

مختار: بله شیخ!

سلیمان: نامه را مهر نمی‌کنی؟

مختار: نمی‌دانستم به چه قصدی دعوت شده‌ام، حضرات که مهر کردند نامه را

قسمت ششم
انشقاق امت



سید مجتبی حسینی:
این حرف، مصداق همان کلام صحیح است که جای ناصحیحی استفاده می‌شود. به چند دلیل؛ اول اینکه فراموش نکنیم که قلب واقعیت صورت نگیرد؛ امام حسین که شمشیر نکشید و قیام نکرد. بلکه خروج از مدینه داشت و امتناع از بیعت. در هر مرحله نیز آشکارا از آغاز جنگ امتناع می‌کرد. امام با خانواده خود برای پاسخ به دعوت کوفیان آمده بود. لشکری همراه نداشت. امام از جنگ گریز داشت؛ گفت برمی‌گردم و راه را کج می‌کنم و چه که ختم شعرا و ختم ادبا و زینت و زوید دین مصفاست. اگر شما چیزی می‌دانید، من را هم آگاه کنید که جاهل نمیرم. حسین نوه رسول خاتم است؟ حرمتش به‌جای خود. نسبت خونی و خویشی با پیامبر خدا، آیا جواز بیعت‌شکنی است؟ ابولهب هم عمومی پیامبر بود، پسر نوح هم پسر پیامبر، اما هر دو در کتاب خدا منقورند و مغضوب. حکومت حسین بر عراق عرب، یعنی همان حکومت پدرش علی. من از پیران شما می‌پرسم؛ میراث حکومت علی چه بود؟ جز انشقاق امت واحده رسول‌خدا؟

پرسش این است:

اولین خطابه این زیاد در مسجد کوفه و استدلال‌ها پیش قبل از قیام امام حسین، همه را به فکر انداخت؛ اینکه نباید در جامعه اسلامی تفرقه بیندازند و نباید وحدت بین امت اسلامی را در شرایط کنونی - به هر بهانه‌ای - مخدوش کرد. نباید برادر کشی راه بیافتد و... پاسخ شما چیست؟

بله، وحدت در جامعه اسلامی نباید مخدوش شود؛ «شقت عسا المسلمین» نباید صورت بگیرد ولی در نظر بگیرید که اگر امام این حرکت را انجام نمی‌داد، تا آخر تاریخ می‌گفتند که چرا امام به کوفه نرفت و مسیر تاریخ را عوض نکرد. نامه‌های کوفیان حجت را بر ایشان تمام کرد. این را هم بدانید که خروج امام برای خلافت نبوده. حتی تصور کوفیان هم این نبوده که بر سطرهای که یزید خلافت می‌کند، حکومت کنند. بلکه می‌خواستند با استفاده از ضعف حکومت جدید و خلیفه ناهق جدید، برای خود حکومت مستقلی ایجاد کنند. حتی می‌شود برداشت کرد که می‌خواستند برای خود امام جمعه‌ای بیآورند که هدایت شرعی کند و نه خلیفه.



قسمت ششم

غافل کشی؟



سید مجتبی حسینی:
کدام فاسد است و کدام افسد؟ شما شرایط را در همان روز کار ببینید که مسلم هیچ اطلاعی از آینده اتفاقات نداشت. مامور بود به گرفتن بیعت و موظف بود به همان انجام وظیفه. الان ما که از بعد تاریخی داریم نگاه می‌کنیم، می‌توانیم حکم کنیم که فاسد چیست و افسد چه!

از یک طرف دیگر هم به ماجرا نگاه کنید که واقعا مهم است؛ برای حفظ اسلام نمی‌شود خود اسلام را زیر پا گذاشت نمی‌شود برای حفظ دین، برای درمان درد دین، از ضد دین استفاده کرد. مسلم به چه حجتی می‌توانست مسلم را بکشد؟ قتل کرده بود که قصاصش کند؟ اگر خلافتی کرده بود و حدی باید زده می‌شد که قاضی باید حکم کند. نکته مهم اینجاست که این روش، شیوه خود معصومان است؛

برای آنها اجرای احکام اسلامی مهم‌تر از حکومت بوده. یعنی دیدگاه ائمه ماست که حدود الهی مهم‌تر از آن است که بروند سراغ حکومت و خلافت. مثلا برای انتخاب خلافت، بعد از خلیفه دوم، امام علی^(ع) نمی‌توانست با یک دروغ، حکومت را به دست بگیرد؟ از نگاه ما لابد دفع افسد به فاسد می‌شده

ولی امیرالمومنین^(ع) به گفتن یک دروغ هم راضی نبودند؛ چون احکام اسلامی مهم‌تر بوده، شیوه‌شان این مسلم اشتباه کرد؟



پرسش این است:

اگر مسلم بن عقیل، ابن زیاد را در خانه هانی می‌کشت، هیچ‌کدام از این اتفاق‌ها نمی‌افتاد و در واقع از فتنه‌ای بزرگ جلوگیری می‌کرد؟ دفع افسد به فاسد صحیح است؟ مسلم اشتباه کرد؟

سکوت چهره‌های بزرگان زمان در برابر غضب آشکار حق امام حسین (ع) از دیگر عوامل زمینه‌ساز عاشورا بود

آنها نیامدند

احسان رضایی

دقیقا ۲۰ سال قبلا از واقعه عاشورا، اتفاق عظیم دیگری در دنیا اسلام افتاد. امام حسن^(ع) با معاویه صلح کرد و خلافت مسلمین برای اولین بار در نتیجه یک جنگ به دست آمد. توی متن صلح‌نامه آمده بود: «معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود تعیین کند و پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن^(ع) است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین^(ع) قرار شد؛ «امنیت مردم حفظ شود. کسی برای خطاهای گذشته مؤاخذه نشود. شیعیان علی مورد آزار واقع نشود. توطئه‌ای علیه حسن^(ع) و حسین^(ع) چیده نشود.» بعد هر دو نفر این معاهده را امضا کردند. ۲۰ سال گذشت. معاویه بر خلاف تعهدش، هم علیه امام حسن^(ع) توطئه کرد، هم برای خودش جانشین تعیین کرد. در حالی که طبق همین سند، خلافت حق امام حسین^(ع) بود. ۲۰ سال گذشت. یزید علاوه بر تمام ردایل اخلاقی و ناشایستگی‌اش برای خلافت، غاصب هم بود. اما چرا بزرگان عالم اسلام، آن اسوه‌های تقوا و عدالت، همان کسانی که راوی احادیث نبوی بودند، ساکت نشستند و هیچ نگفتند و حتی گاهی طرف یزید را گرفتند؟

محمد بن حنفیه

بزرگ‌ترین برادر امام حسین^(ع) و اولین فرزند امام علی^(ع) بعد از شهادت حضرت زهرا^(س)؛ او در جنگ جمل پرچمدار سپاه پدرش - امام علی^(ع) - بود. و در جنگ صفین هم حاضر بود. در مدینه جلوسوی امام^(ع) را گرفت تا نرسد؛ حتی اصرار کرد که امام^(ع) به ولایات مرزی برود و بیعت نکند. اما امام^(ع) قبول نکرد و وصیتنامه‌اش را خطاب به او نوشت. باز هنگام خروج از مکه افسار اسب امام^(ع) را گرفت و دوباره اصرار کرد که بی‌فایده بود. بعدها مختار با نام او قیام کرد. محمد حنفیه سال ۸۱ و در ۶۵ سالگی در مدینه درگذشت. فرقه کیسانیه، او را امام خود می‌دانند و معتقدند او زنده است. با این حال معلوم نیست چرا محمد حنفیه خودش هیچ اقدام عملی‌ای نکرد؟

عبدالله بن عباس

پسر عمومی پیامبر. از اصحاب خاص امام علی، مفسر قرآن و راوی حدیث بود و صاحب فضایل متعدد. در مکه به امام^(ع) گفت اهل کوفه اهل همراهی نیستند؛ بهتر است همین جا بمانید و این سفر جز درگیری چیزی ندارد. ابن عباس پیشنهاد داد تا امام^(ع) به یمن برود تا هم از چشم‌ها دور باشد و هم بیعت نکند. اما امام^(ع) قبول نکرد. ابن عباس البته در آن موقع نایبنا بود و بعدها هم نامه‌های آتشینی خطاب به یزید و علمای سایر شهرها نوشت. ولی طرف امام^(ع) را هم نگرفت. حتی یک بار یزید به او نامه‌ای نوشت و از او خواست بین او و امام^(ع) میانجی‌گری کند. او سال ۶۸ هجری در ۷۰ سالگی درگذشت.

عبدالله بن زبیر

پسر زبیر از سر جنگ جمل سودای خلافت داشت. او هم مثل امام حسین^(ع) با یزید بیعت نکرد و شبانه به مکه فرار کرد. با این فرق که امام حسین^(ع) از راه اصلی و با شکوه تمام رفت و ابن زبیر، تنها و از بیراهه. وقتی که امام^(ع) در مکه بودند، ابن زبیر از توجه عموم مسلمانان به امام^(ع) راضی نبود. گاهی به ایشان می‌گفت در مکه بمانید و از من حمایت کنید تا یزید را شکست بدهیم و خلافت را به شما بدهم. گاهی هم امام^(ع) را تشویق به رفتن به کوفه کرد. پسر زبیر در خیال خلافت در مکه ماند و راضی شد که امام^(ع) تنها بماند. ابن زبیر بعد از شهادت ایشان با اسبم آن حضرت اعلام قیام کرد. سپاه عبدالملک به فرماندهی حجاج بن یوسف در سال ۷۲ مکه و کعبه را سنگباران کردند و او را هم کشتند.

عبدالله بن جعفر

همسر حضرت زینب^(ع) و پسر جعفر طیار. او اولین نوزاد مسلمانی بود که در حبشه به دنیا آمد. مادرش - اسما - بنت عمیس بود که بعد از شهادت پدرش، همسر ابوبکر و بعد علی^(ع) شد. او در ابتدای سفر امام حسین^(ع) از مکه امان‌نامه حاکم مدینه را آورد و خواست امام را منصرف کند که نتوانست؛ برای همین دو پسرش - عون و محمد - را همراه امام^(ع) کرد. او بعد از عاشورا از اینکه با امام همراه نشده بود، خودش را سزرنش می‌کرد و مجالس عزاداری راه می‌انداخت. عبدالله در سال ۸۰ و در ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت.

لذت‌تایید

روح الله گیتی نژاد

وقتی درباره فواید مطالعه یک کتاب به در‌بخور حرف می‌زنیم با حرف زدن با یک آدم باتجربه یا دیدن یک سریال تاریخی یا ارزش، داریم درباره یک پیشرفت، حالا هر قدر هم کوچک، صحبت می‌کنیم؛ شاید هم بزرگ، شاید حتی یک جهش خیلی بلند؛ شاید هم یک تغییر مسیر. در هر حال داریم درباره یک حرکت حرف می‌زنیم. این حرکت حتی می‌تواند افزایش یقینی باشد در امتداد راهی که می‌رویم. اما این قطعا فقط یکی از گزیننه‌است و طبیعتا تمام حالت‌های موجود نیست. بنابراین اگر زمینه ذهنی مادر مواجهه با یک اتفاق جدید، تمام این احتمالات باشد، آن وقت هر کدامشان پیش بیاید، رضایت و شادی باطنی‌مان را می‌افزاید، حال‌مان را خوب می‌کند و این که دلیلی هر چند مختصر برای روشن‌تر شدن قضایا پیدا شده است، طبعاً امید بیشتری برای زندگی به‌مان می‌دهد. اما اگر روی قله زندگی کنیم، روی مرتفع‌ترین نقطه جهان، همان جاصبح‌ها از خواب بلند شویم، همان جاصورت‌مان را بشویم، همان جاسا وضو بگیریم، همان جانماز بخوانیم، همان جاصبحانه بخوریم، با تلفن صحبت کنیم، سسر کار برویم، شام بخوریم و همان چاهم تلویزیون نگاه کنیم، صورت مساله به کلی عوض می‌شود.

در این حالت ما از موجوداتی که در دامنه کوه زندگی می‌کنند انتظار دیگری خواهیم داشت. از کسانی که در کوهپایه خانه دارند، کار می‌کنند و برای لذت بیشتر ما حمت‌م می‌کشند. حتی از امواجی که از دکل‌های بلند (اما کوتاه‌تر از قله محل سکونت ما) به زحمت خود را به آنتن روی سقف می‌رسانند و تبدیل به فیلم‌ها و سریال‌هایی می‌شوند که قرار است ما به عبرت و پیشرفت‌مان باشند.

دو شب قبل از پخش اولین قسمت سریال «مختارنامه» کارگردان سریال به همراه کارشناس مذهبی به گفت‌وگوی خبری شبکه دو دعوت شده‌اند. درباره دشواری‌های ساخت سریال حرف می‌زنند، درباره شخصیت اصلی سریال، درباره اتهاماتی که به خاطر هزینه‌های بالا زده شده و در این بین نقل‌های گاه و بیگاه کارگردان برای دقت در لایه‌های داستان دیدنی و عجیب است. انگار برایش بدیهی است که در حالت عادی دقتی در کار نخواهد بود؛ مجری برنامه آرزو می‌کند مردم از دیدن کار آقای کارگردان و همکارانشان لذت ببرند... و به گفته آقای دکتر و کارشناس مذهبی برنامه، خودشان را با شخصیت‌های داستان مقایسه خواهند کرد که اگر در آن دوران بودند شبیه کدام یک از شخصیت‌ها بودند...

اگر برنامه با همین جمله تمام می‌شد، راهی دراز و ناشناخته آغاز می‌شد برای دیدن سریال؛ برای کشف حقیقت و برای پیدا کردن راه‌حل‌های تازه اما برنامه تمام نشد! ادامه پیدا کرد. شاید چون مجری برنامه با خودش فکر کرد «راهی به این سختی... مقایسه‌های پراپهام... در دسرهای بعدی... و... بینندگان عزیز...» بنابراین ورق برگشت. احتمالا به این دلیل که راه روشن است، تکلیف همه چیز معلوم است، و خوب‌ها و بد‌ها روی دیوار خورده‌اند و ابهامی در کار نیست؛ چون احتمالا طبق نظر مجری برنامه، همه روی قله‌هایی مرتفع زندگی می‌کنند. این‌طور می‌شود که ۵۰ دقیقه دست و پا زدن کارگردان و کارشناس مذهبی برای دقت و فکر کشف، با این جمله کات می‌خورد:

«آن شاه‌الله که همه جزو شخصیت‌های مثبت داستان باشند.»

قسمت هفتم

در انتظار امام



سلیمان بن مرد: من قیام شیعه را تا پیش از رسیدن امامم به کوفه مکرره می‌دانم چون ترس دارم دشمن به بهانه این قیام عرصه را بر حسین تنگ کند و همان افتراهای سابق را به خورد عوام‌الناس بدهد که دیدید جماعت؟ دیدید حسین داعیه حکومت داشت؟ دیدید حسین سر جنگ داشته و حکومت را میراث حقه جدش می‌دانست؟ شما را هم توصیه به قیام نمی‌کنم.

حبیب بن مظاهر: سلیمان کجا؟!

سلیمان: می‌روم یعقوب وار در انتظار یوسف‌مان بنشینم حبیب. رای من همان است که شنیدی. من مانع عزت‌مان نمی‌شوم.

کیام نمی‌کنم.

قسمت هفتم

دلایل زنانه!

زن کوفی: با هزار امید و آرزو یتیم بچه بزرگ کرده‌ام که نان آورم باشد و عصای دستم. خیرت پیشکش، نمی‌خواهم داغت به دلم بماند.

مرد: گناهش به گردن تو مادر

جان. تو نبودی که یاری دادن خدا را در گوشم



حبیب: اما تو حرف امثال قاضی شریعی، تو نباشی، قاضی شریح با جعل احادیث و اکاذیب و تفسیر نادرست آیات وحی مردم را سست می‌کند.

پرسش این است:

حرف‌های سلیمان بن مرد در مخالفت برای قیام در کوفه: «تا امامم دستور ندهد دست به شمشیر نمی‌برم.» آیا این حرف و این نوع منطق، صحیح است؟

سید مجتبی حسینی:

بله. چرا باید ایراد داشته باشد. حرف، حرف درستی است. مسلم مامور امام حسین^(ع) بوده در امر بیعت گرفتن و نه قیام کردن. البته اگر اسمش را قیام بگذاریم و با دید دفاع از خود یا دیگری (هانی) به آن نگاه نکنیم، چون شما تاکید دارید بر قیام!

سوال دوم:

آیا این سکوت همراهی با حکومت فاسد محسوب نمی‌شود؟

قسمت هفتم

لالایی می‌خواندی؟ خب من هم می‌خواهم جهاد کنم. زن: جهاد به تو نمی‌رسد که تنها نان آور خانه‌ای. همین‌ها که هستند، بس است. زن در دعوا با مسلم بن عوسجه: خجالت نمی‌کشید با یک من ریش و پشم راه را بر زنان بسته‌اید؟

مسلم: خواهر من! به کدام قبرستان می‌خواهید بروید؟ میدان جنگ جای زنان نیست. به خانه‌ها پتان بروید و فتنه نکنید.

زن: کدام خانه شیخ؟ خانه‌ای که سایه سرش را به قربانگاه برده‌اید، خانه نیست. جهنم است. شما هوس ریاست و تاج و تخت دارید، ما باید تاوانش را بدهیم؟ زن (در صحنه‌ای دیگر): تو را بکشند با لشکر یتیمانت چه کنم؟ گله شتر داری یا نخلستان تاگردن جلوی کس و ناکس کج نکنیم؟

مرد: هیاهو نکن زن! آپروداری کن! به دفاع از دین خدا بر نخیزم که کشته می‌شوم؟

«دست به شمشیر نمی‌برم.» آیا این حرف و این نوع منطق، صحیح است؟

سید مجتبی حسینی:

این سوال خوبی است؛ ایراد کار اینجاست که ما همیشه نگاهی صفر و یکی داریم؛ یعنی هر کسی که حرفی نزد یا سکوت کرد در قبال فلان اتفاق، مثلا گمراه است. در حالی‌که این استدلال، درست نیست. اصلا این منطق زور گوهاست که یا با ما هستید یا علیه ما. خیلی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها در محل اختلاف، پیروی از حکومت فاسد نیست. اگر بخواهیم چنین نگاه سیاه و سفیدی داشته باشیم، به مشکل می‌خوریم. مضمون احادیث و روایات ما نشان می‌دهد که منطق با ما یا علیه ما صحیح نیست.

بله. چرا باید ایراد داشته باشد. حرف، حرف درستی است. مسلم مامور امام حسین^(ع) بوده در امر بیعت گرفتن و نه قیام کردن. البته اگر اسمش را قیام بگذاریم و با دید دفاع از خود یا دیگری (هانی) به آن نگاه نکنیم، چون شما تاکید دارید بر قیام!

سوال دوم:

قسمت هفتم



زن: تو به دفاع از دین خدا بر نخیزی، دین خدا از دست می‌رود؟ این همه خلق؛ آنها از دین خدا حمایت کنند...

پرسش این است:

استدلال زنان کوفی در مخالفت با قیام مسلم بن عقیل: شوهران ما را قربانی تاج و تخت نکنید / ما از آینده خود بیمناکیم و... (چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است)

سید مجتبی حسینی:

اولا به آن شدت که می‌گویند نبوده و تاثیر نداشته است. ولی در همان حد اندک هم از باب توجیه بوده. به هر حال این کار، فرار از کمک به فرستاده امام^(ع) است؛ یعنی پایدار نبودن بر بیعت. یعنی دنیامداری.

قسمت هفتم

در انتظار امام

مسلم بن عوسجه: کجایی حبیب؟ چه کردی؟

حبیب بن مظاهر: انگار خاک مرده بر خانه‌ها پاشیده‌اند. گلوبمان پاره شد بس که فر یاد زدیم و از دیوار صدا برخاست، از خانه‌های کوفی ابد. رفتم جلوی قصر، کسی نبود. پس مسلم کو یابن عوسجه؟

مسلم: نمی‌دانم حبیب؛ نمی‌دانم! وقتی که آمدم، کسی را ندیدم. نه جلوی قصر، نه داخل مسجد.

حبیب: یعنی تو با مسلم نبودی؟

مسلم: نه! تو که رفتی، ما هم رفتیم سدمعبر کنیم که حریف هتاکي و فحاشی زنان کوفه نشدیم. مجبور شدیم راه را برایشان باز کنیم. خجالت کشیدم دست خالی نزد مسلم برگردم. رفتم خاکی به سر کنم که نشد.

آمدم، دیدم کسی نیست. مسلم در کوفه

غریب است حبیب! جایی را بلند نیست... حبیب: ای نفرین به کوفه و کوفی! کوفه شوم است، کوفه نحوست دار د، کوفه طلسمی است...

مسلم: چه شد حبیب؟ کجا؟

حبیب: از کوفه و کوفی بیزارم یابن عوسجه! به جایی می‌روم مثل این کن‌فیکون شده نباشد. حسین در راه کوفه است. من به سوی حسین می‌روم... من طاقت ماندن ندارم: عاشق حسین دل به در یاری شط می‌دهد.

پرسش این است:

حبیب بی مظاهر و مسلم بن عوسجه چرا در حالی‌که مسلم بن عقیل مهمان آنها بود و قیام را شروع کرده بود، او را رها کردند



و به سوی امام^(ع) شتافتند؟ آنها راه عقل را رفتند؟

پاسخ کارشناس:

در این مورد ابهامات زیادی هست و منابع مختلف، نظرهای متفاوتی دارند. طبیعی است که فیلم، یکی از این خبرها را مینا قرار داده و بر اساس آن جلو رفته است تا به نوعی به یکی از سوالات جواب دهد (موفق بوده یا نه؛ با مخاطبان است). اگر هم مسلم قیام کرده باشد، الزاما این دو بزرگوار در مسیر کربلا نبوده‌اند یا همراه مسلم نبوده‌اند. در حالی‌که به مسلم دسترسی نداشته‌اند، برای رسیدن به امام حسین^(ع) عزیمت می‌کنند. عاقبت بخیری آنها نشان می‌دهد که راهی که انتخاب کرده‌اند، درست است.

مسلم: چه شد حبیب؟ کجا؟

حبیب: از کوفه و کوفی بیزارم یابن عوسجه! به جایی می‌روم مثل این کن‌فیکون شده نباشد. حسین در راه کوفه است. من به سوی حسین می‌روم... من طاقت ماندن ندارم: عاشق حسین دل به در یاری شط می‌دهد.

پرسش این است:

حبیب بی مظاهر و مسلم بن عوسجه چرا در حالی‌که مسلم بن عقیل مهمان آنها بود و قیام را شروع کرده بود، او را رها کردند

یک نگاه متفاوت به معیارهای یافتن راه حق

عقل و وحی

کاظم رسولیان / کارشناس، مدرس و محقق مذهبی

برای شناخت راه درست و حق، دو ملاک بیشتر نداریم؛ یکی عقل است و یکی وحی. همه عملکردها و حرف‌ها را باید مبتنی بر این دو معیار سنجید. عقل اعتباری ذاتی دارد و نیاز نیست کسی به آن اعتبار دهد. حوزه کار عقل محدود است، اما آنجایی که عقل حرفی می‌زند، صددرد حجت خداست، ما سرسوزنی حق نداریم اعتبار عقل و علم را زیر سوال ببریم. ولی واقعیت این است که عقل در موارد جزئی، عارضی و مصداقی تقریبا حرفی برای گفتن ندارد. (مثلا قضاوت عقل بسته به مساله و ابعاد یک موضوع فرق می‌کند؛ حتما مواجه شده‌اید که یک جا در گوش یکسی زدن عین عدالت است و یک جای دیگر، مصداق بی عدالتی). در واقع معیار دقیقی که به عنوان خط‌کش عمل می‌کند و در قرآن هم به عنوان میزان و آرزیاب مطرح شده، منبع وحی است، چراکه متصل است به علم الهی و شاخص‌ها و محک‌ها را دست‌مami دهد.

همین می‌شود که وقتی این حقوق و ضوابط تعریف شوند، آن وقت التزام ما می‌شود حق و تخطی ما از اینها می‌شود تجاوز و ظلم وستم. مثلا در قرآن آمده است که اگر کسی از مرز و چهار چوبی که خدا تعیین کرده، بخواهد تجاوز کند، ظالم است. ولی نکته اینجاست که باید کانال وجوه وحی را تعریف کنیم؛ مثلا ببینید که به اسم قرآن چه طیف عظیمی از دیدگاه‌های اعتقادی و اجتماعی مطرح می‌شود و همه هم معتقدند که مبتنی بر وحی است. باید راه اتصال به وحی را درست تعریف کرد: «ما با انبیا، کتاب و میزان فرستادیم تا مردم به عدالت بپا خیزند و حق اجرا شود.» منطق قرآن هرگز این نیست که با رجوع به قرآن تنها می‌شود قسط را اقامه کرد. اگر واقعا کسی به قرآن ایمان دارد، قرآن نفرموده کتابی است برای اقامه قسط و بس بلکه فرموده کتاب و میزان. یعنی در کنار کتاب، یک ترازو و سنجش هم ضروری است که میزان به گواه تعاریف قرآنی، آل محمد^(ص) است. توجه به این مساله خیلی از مشکلات را حل می‌کند؛ کسی که می‌گوید «واعصموا بحبل الله جمیعا»، منظور قرآن این است که دور هم جمع بشویم؛ همین طوری؟ گفته همه دور «حبل‌الله» باشیم. وحدت یعنی گرد محور حبل‌الله و نه غیر آن. گیرم که آن غیر فراوان باشند. حتی از نگاه عقلی، عقل شما می‌گوید اگر دو نفر (جناب سلمان و مقداد) بر حقتد و قلیل، هزار نفر آن طرفند ولی باطل، بروید سراغ این دو نفر یا هزار نفر؟ عقل می‌گوید حق مهم است. وحدت بر گرد محور «حق» مهم است.

در کتاب الغیبه کافی آمده: «امام صادق می‌گوید: در زمان فرزند ما تفرقه‌ها زیاد می‌شود، گروه‌ها دو دسته می‌شوند. راوی می‌پرسد: یابن رسول‌الله! اگر آن زمان را درک کردیم، چه کنیم؟ حضرت به نور آفتاب اشاره می‌کند و می‌فرماید: نور آفتاب را می‌بینی؟ امر ما از این نور، روشن‌تر است.» به این تعبیر دقت کنید؛ حتی در زمان غیبت، امر انمه روشن و واضح است. اگر من صادقانه دغدغه حق داشته باشم، خدا بنده را در تحیر نمی‌گذارد. اگر حق و باطل به هم آمیخته ما مجرمیم؛ ما دنبال حق نیستیم. ما دنبال راحت‌طلبی هستیم؛ الناس عبید دنیا و دین لعب.

(پیام عاشورای امام حسین این است) باید عاقبت‌طلب نباشیم در راه یافتن حق. این تعبیر را نمی‌پذیرم که می‌گویند دست ما از امام زمانمان کوتاه است؟ مگر الان دوران امامت امام زمان^(ص) تمام شده؟ الان حضرت مهدی^(عج) سرپرست ما هستند یا نه؟

خب اگر معتقدیم هستند و دارند امامت می‌کنند، مشکل چیست؟ مگر امام نیستند؟ مگر قرار نیست دستگیری کنند؟ خب توسل یکی از این ابزارهاست برای شناختن راه حق. بنده مگر نباید به خدا توکل کند و هر کس به خدا توکل کند، خدا برای او بس است؟ جنس توسل مسا و جنس هدایت خواستن ما از امام زمانمان باید از این جنس باشد. کسی که او را دارد، گمراه نخواهد شد.